



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲
نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۵۷۵۵
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۸۱۴۳۳
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: گلریز
تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۶
www.sharhnewsagency.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۴ اذان مغرب ۲۰:۲۲ اذان صبح فردا ۴:۰۲ طلوع آفتاب ۵:۴۸

واژگان یک فرهنگ

«حمام»: وداع با «خزینه»

ناصر فکوهی

■ در نظام شناختی ما، واژه «حمام» و «گرمابه» و واژگان مترادف با آنها در طول دوره‌های مختلف به شدت متغیر بوده و هستند نظیر «خزینه»، «حمام عمومی»، «حمام نمره» (حمام‌های دارای اتاق دوش فردی) اشکال «طبیعی» این کنش نظیر «چشمه»های آب گرم و درمانی، یا آداب و رسوم اجتماعی همراه با آن یا کنش‌های نزدیک به آن (شست و شو، غسل، وضو و...) برای مثال همراهی حمام و کنش‌هایش با آیین‌های گذار (تولد، بلوغ، ازدواج، مرگ) و با مبادلات اجتماعی (وقایع فراغت برای زنان یا مردان)، آشنایی و برنامه‌ریزی برای زندگی آینده (همسرگزینی به وسیله زنان برای پسران‌شان) و اقتصادی (مذاکرات و شروع معاملات) یا حتی سیاسی (تصمیم‌گیری‌ها یا توطئه‌ها و حتی قتل‌های سیاسی نظیر قتل امیرکبیر در ۱۳۳۰ شمسی در حمام فین کاشان) با این نام به خاطر می‌آیند. پهنه‌های شناختی حمام البته ما را به حوزه گسترده دیگری که با مفاهیم «آب»، «گرم‌ا» و «پاک» مربوط می‌شوند نیز می‌کشاند که در اینجا به آنها نمی‌پردازیم. حمام همچنین یادآور گروه بزرگی از مشاغل و دخالت‌ها بر «بدن» خود یا دیگری است که اغلب یا از میان رفته و کاهش یافته‌اند یا دست‌کم مکان انجام‌شان تغییر کرده است: نظیر خون گرفتن یا «حجامت» از طریق زالو انداختن یا تیغ زدن، «بند انداختن»، «پاک کردن موهای بدن» و «سلمانی»، «مشت و مال دادن» و غیره - برخی از این واژگان هنوز در سطح زبان مردمی باقی مانده‌اند، همچون «حمام زئانه» که گویای نوعی ازدحام و انبوه جمعیت پرسروصدا است یا «لب خزینه نشستن» که حاکی از به نمایش گذاشتن خصوصیاتی که بهتر است پنهان بماند. برخی دیگر به جز در مناطقی خاص تقریباً به طور کامل از میان رفته‌اند: نظیر مفهوم «جن حمام» که در سایه روشن‌های هراسناک و بیج و خم و راهره‌های باریک و تاریک حمام‌های قدیمی و صبح‌های زود پیش از اذان ن: که به قیام «حسن کچل» ابراهیم حاتمی، (۱۳۳۸)، همواره ایجاد وحشت می‌کرد. حمام و استحمام خصوصی در سطح طبقات بالا از پیش از اسلام در ایران رایج و با ایدئولوژی «پاک‌گرایی» (hygienism) دین زرتشت هماهنگ است هرچند رابطه‌ای متناقض نیز ایجاد می‌کرده زیرا «آب» نباید آلوده می‌شده است. از این رو ظاهر نمی‌توان موقعیت حمام‌های ایران باستان را با تمدن‌های هم‌دوره با آن در یونان و سپس رم مقایسه کرد. آنچه مسلم است اینکه این رابطه با ورود اسلام به ایران و تغییر رابطه با آب به مثابه یک ابزار برای «طافقت» یا «پاکی» بدن که خود با «جاری شدن» می‌توانسته هم پاک کند و هم پاک بماند، تغییر کرد زیرا در بسیاری موارد برای مثال در غسل‌ها، استحمام به یک امر واجب بدل می‌شد و به همین دلیل و باز بنا بر «پرانیکا» در تمدن‌های اسلامی گسترش حمام کاملاً مشهود است. فالور (W.Flor) در مقاله «حمام» ایرانیکا با تکیه بر منابع گوناگون از وجود پنج‌هزار حمام در بغداد در قرن چهارم هجری و ۱۰ هزار در قرن بعدی سخن می‌گوید که در قرن ششم به دوهزار کاهش می‌یابند. حمام از اواخر دوره ناصری در ایران به سرعت در شهرها و روستاها گسترش می‌یابد و یکی از عناصر تقریباً همیشه حاضر در معماری این زیستگاه‌ها است. همان مقاله تعداد حمام‌های عمومی را در برخی از شهرهای ایران به این‌صورت آورده: در تهران در فاصله ۱۳۳۰ تا ۱۳۸۰ (۱۹۰۲-۱۸۵۲)، تعداد حمام‌های عمومی از یک باب برای هر ۱۴۸ خلوار به یک باب برای هر ۸۹ خلوار می‌رسد و در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۲)، ۱۵۱ باب حمام عمومی وجود داشت؛ در سال ۱۳۵۸ (۱۹۸۰) در تبریز ۳۵ و در قزوین ۴۰، در کرمان در ۱۳۴۸ (۱۸۷۰) بین ۲۲ تا ۵۱ و در اصفهان در ۱۲۶۸ (۱۸۹۰)، ۷۲ باب حمام عمومی وجود داشته است. اما آنچه متغیر باقی می‌ماند، تواتر کنش استحمام است که تحلیل آن را باید از خلال رابطه با «بدن» تعریف کرد. این کنش، بنا بر فشر اجتماعی و توانایی‌های مالی و همچنین موقعیت‌های فرهنگی بسیار متفاوت باقی می‌ماند، اما همواره می‌توان رابطه‌ای را با مناسک و آیین‌های دینی و مناسک گذار در آن باز یافت. حمام عمومی، در سال‌های ابتدای قرن تا دهه ۱۳۴۰، جز در گروه کوچکی از اقشار بسیار مرفه شهری هنوز شکل عمده برای استحمام تشکیل می‌داد و آیین حمام روز جمعه (یا روزی دیگر از هفته) به تفکیک جنسیتی برای مرد خانواده به همراه پسران و زن به همراه دختران یا کودکان خردسال (پسر یا دختر) بسیار رایج بود و یکی از اشکال پر کردن اوقات فراغت را نیز تشکیل می‌داد. در این‌صورت باید تذکر داد که تا مدت‌ها پس از ایجاد حمام‌های خانگی در نزد ثروتمندتر شهرنر، آنها باز هم برای «لیف و کیسه کشیدن»، «مشت و مال» و برخی دیگر از خدمات به صورت دسته‌جمعی و تک‌جنسیتی به حمام‌ها می‌رفتند. خاطره حمامی‌ها، دال‌کاه، لانگ‌ها و «خشک» (حوله‌ها) و نوشابه‌های خنکی که پس از استحمام صرف می‌شد، در ذهن بسیاری از معاصران ما هنوز زنده است.

شهرنگار

به بهانه زادروز «توماس مان» خالق «خانواده بودنبروک» آلمانی «خوب» یا «بد» وجود ندارد محمود حدادی تولدی دیگر

به بهانه زادروز «توماس مان» خالق «خانواده بودنبروک» آلمانی «خوب» یا «بد» وجود ندارد

خمیرهای نیست که میدان به کج‌فهمی و حتی سوءاستفاده بدهد، آنچنان که محض مثال اندیشه‌های نیچه در دوران فاشیسم داد.

برای درک شخصی از انسان دوستی مبنای آثار او، تعریف وی از ادبیات بر پایه ویژگی‌های زبان، تعریفی روشن‌گرانه است. توماس مان در این‌باره می‌گوید: «ادبیات، یا هر آن هنری که ازبازار زبان باشد، پیوسته و به مزیانی رفیع آفرینش‌گری‌ای نقادانه به بار خواهد نشاند، چراکه زبان خود نقد زندگی است. زبان نام می‌برد، مصداقی می‌یابد، معلوم و معین می‌کند و دآوری نیز، و به این ترتیب جان می‌بخشد.» توماس مان در کار نویسندگی خوش‌تر داشت زندگی خود را موضوع روایت‌هایش قرار دهد. خود او در این‌باره گفته است نیروی الهام چندانی ندارد و به همین دلیل بهتر می‌داند، به جای داستان‌پردازی، داستان‌یابی کند. داستان‌یابی در این نویسنده میان تجربه‌های خودش، برادر او هاینریش مان که خودنیز از نویسندگان بزرگ قرن بیستم آلمان است، این ویژگی را بارزترین نشان رئالیسم در آثار او می‌داند. توماس مان خلوص، آزادی و شادابی را بنیاد هنر می‌دانت و سعی می‌کرد در همه حال این عناصر را به روایت‌های خود ارنانی کند و هنر را بی‌واسطه در خدمت سیاست قرار ندهد، خاصه که در مقالات خود به کفایت فرصت نقد سیاسی می‌یافت.

در حوزه فعالیت سیاسی، که به سبب سلطه نازی‌ها بر آلمان و آتش‌افروزی‌های آنها ضرورت روز شده بود، توماس مان اختلاف‌نظرهایی با نویسندگان سوسیالیست داشت، از جمله با برتولت برشت که فاشیسم را برآیندی از سیاست و اقتصاد سرمایه‌داری بزرگ می‌دانست و علامه مردم آلمان را در ظهور آن بیگانه، ولی توماس مان در این حیطه آن دید بدبینانه خود را پایه دآوری قرار می‌داد. در نگاه او آلمانی «خوب» یا «بد» وجود نداشت، بلکه آلمانیت در نگاه او – چنانکه بعدها در رمان دکتر فاستوس ترسیم کرد – در مجموع آمیزه خطرناکی است از حساسیتی نیوغ‌اسا – هنری همراه بی‌رحمی این پنهان، قلابیتی گنگشت‌آور در ژرفاندیشی فلسفی- فقهی همراه گرایش دشوار فروخورده به توحش. توماس مان از این نگاه، که می‌تواند نقدی به بر نیچه باشد، می‌خواست که پس از شکست آلمان هیتلری نه تنها رهبران نازی و بانیان جنگ مجازات شوند، بلکه مردم آلمان هم به عنوان دنباله‌روانی با هویت مشترک کیفر ببینند.

مرگ مولف

مرگ در سکوت و سردبیر مجله موزیک ایرانی بود، در سال‌های اخیر در کرج گوشه‌نشین شده بود، ولی هر بار به خواش من برای «نگاه نو» می‌نوشت. در دآوری‌هایش صفا بر اندوخته‌های کارشاسانه خود متکی بود و از همراهی با غوغاسالاری مثبت و منفی درباره اهل موسیقی و آثارشان برهیز می‌کرد. آشنایی با ایشان را مدیون «حمدرضا احمدی» هستم. افسوس که امروز در میان ما نیست. جایش خالی است. از روزی که تشخیص دادند قلبش به عمل جراحی نیاز دارد و عملش نیلورد و در روز سیزدهم خرداد ماه به دیار دیگر شتافت. در هنگام مرگ ۷۷ سال داشت. علی‌محمد رشیدی، برادر کوچک‌تر امین‌الله رشیدی، در سال ۱۳۱۳ در کاشان زاده شد. او که از کارشناسان و صاحب‌نظران موسیقی، رییس پیشین هنرستان عالی موسیقی پسران و مرکز عالی موسیقی

جنگل زیباست / عمیق و تاریک اما من وعده‌ای دارم / که باید بروم.

این شعر «لایرت فرانتس» را در آخرین روزهای زندگی بارها به زبان آورده بود. قلبش، پس از عمل جراحی، تاب نیلورد و در روز سیزدهم خرداد ماه به دیار دیگر شتافت. در هنگام مرگ ۷۷ سال داشت. علی‌محمد رشیدی، برادر کوچک‌تر امین‌الله رشیدی، در سال ۱۳۱۳ در کاشان زاده شد. او که از کارشناسان و صاحب‌نظران موسیقی، رییس پیشین هنرستان عالی موسیقی پسران و مرکز عالی موسیقی

با طرح و اجرای «خودگردانی بیمارستان‌ها» حاکمیت پول و بنیه مالی، مقدم بر رنج و بیماری مراجعه‌کنندگان قرار گرفت و این در حالی بود که نظام‌های بیمه‌ای و درمانی همگام با سیاست‌های تعدیل ساختاری نتوانسته بودند در چارچوب این سیاست‌ها رسالت خود را به عنوان ضربه‌گیر در مقابل کاهش هزینه‌های درمان از سوی مردم ایفا کنند و روند بنگاه اقتصادی دانستن مراکز درمانی تا آنجا توسعه‌یافته که هم‌اکنون در بعضی از بیمارستان‌های دولتی، بخش خصوصی دایر شده است تا بیماران متمول در اولویت‌های پزشکی و درمانی قرار گیرند و غفلت‌ها و بی‌توجهی‌هایی از این‌جس به مقله سلامت و هزینه‌های درمانی تا جایی ادامه یافته که وزیر محترم بهداشت، درمان و آموزش پزشکی خود اذعان می‌کند که ایران دومین کشور در منطقه از نظر پرداخت هزینه‌های درمانی از سوی مردم است و این درحالی است که قانونگذاران در دو بر نامه چهارم و پنجم توسعه به صراحت دولت را مکلف کرد داند تا سهم مردم در پرداخت هزینه‌های درمانی به ۲۰ درصد کاهش یابد اما اجرای این الزام قانونی، عملاً به یک رویا تبدیل شده است. در مقوله هدفمندکردن پراپانه‌ها که به عبارت دیگر ادامه همان سیاست‌های تعدیل ساختاری

سه‌شنبه ۲۳خرداد۱۳۹۱ | ۲۱جانب۱۴۳۲ | ۱۲ ژوئن ۲۰۱۲ | سال نهم | شماره پیاپی ۱۵۵۱ | شماره ۶۲۷ دوره جدید | ۲۰صفحه

روزنامه

«اسدالله امرایی» کتابی درباره «فیدل کاسترو» ترجمه کرد

ایسنا:زندگی «فیدل کاسترو» نوشته ایگناسیو رامونت به قلم اسدالله امرایی ترجمه شده و در مجموعه شخصیت‌های تاریخی نشر ثالث منتشر خواهد شد. به گفته مترجم، کاسترو در این کتاب از رولیش با رهبران جهان مثل «پاپ ژان پل دوم»، «میخائیل گورباچف» و «مائوتسه تونگ» و نیز رولیش با رئیس‌جمهورهای آمریکا سخن می‌گوید. این کتاب دربرگیرنده زوایایی از زندگی سیاسی، خانوادگی و دیدگاه‌های اجتماعی کاستروست. به گفته امرایی ترجمه کتاب تمام شده و هم‌اکنون آخرین مراحل بازرینی انجام می‌شود.

کارتون‌خواپ

ابوالفضل محترمی
untoons@gmail.com



بوی جوی مولیان

نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌های «علی‌مدد»

آموزه‌هایش همواره با ماست

نظام‌الدین ملک‌آرایی

تمام مراحل تشکیل جامعه پیشگام و پیشاهنگ بود و نقش متمایزی داشت. در این زمینه، همکاری وی، از مشارکت در تهیه و تنظیم پیشنهاد‌ماده واحده تشکیل جامعه حسابداران رسمی ایران گرفته تا نخستین روز تشکیل جامعه و نیز در تمامی مراحل فعالیت جامعه در ۱۱ سال گذشته، مثال‌زدنی است.

علی‌مدد شناخت و درک عمیقی از ماهیت و وظایف «انجمن‌های حرفه‌ای» داشت و بر مبنای آگاهی از تاریخ توسعه اقتصادی و نقشی که این انجمن‌ها در پیشرفت و شکل‌گیری جامعه مدرن و صنعتی دارد با جدیت تمام تلاش کرد که جامعه حسابداران رسمی در ایران نیز شکل بگیرد. بی‌گمان مقررات ناظر بر عملکرد جامعه حسابداران رسمی ایران اشکالات بسیار دارد ولی تردیدی ندارم که اگر تلاش‌های مصطفی‌علی‌مدد نبود این اشکالات بسیار بیش از این می‌شد.

هرچند بسیاری از اشکالات موجود نیز ناشی از نادیده‌گرفتن پیشنهادهای وی بود. کارنامه علی‌مدد، انبوه کتاب‌ها و مقالات و سخنرانی‌ها و نیز فعالیت‌های اجرایی‌اش بر بسیاری آشکار است اما نقشی که وی در شکل‌گیری تشکل‌های حرفه‌ای حسابداران در ایران داشت شاید در این میان در سایه قرار گرفته باشد. در واپسین روزهای حیاتش، وقتی بیماری توان از وی رسوده بود باز هم همچنان دل‌مشغولی و دل‌نگرانی اصلی‌اش همین حیات حرفه‌ای بود. چنین بود که بر نزدیکی هر چه بیشتر تشکل‌های حرفه‌ای موجود و نیز هم‌اندیشی‌های مشترک و دوستی و مودت این تشکل‌ها تأکید می‌کرد. این نیز خود نشانه‌ای از روح بزرگ علی‌مدد است. اکنون دیگر او در میان ما نیست، اما یادگارها و آموزه‌هایش همواره با ماست. ♦بیرون کل جامعه‌حسابداران رسمی ایران

دکه

جدید‌ترین شماره «جلوه نقش» آمد

همچنین مقالاتی درباره معماری مانند «پایدارسازی‌های طاق‌ها و قوس‌ها در بناهای آجری» و «آجر و فن گنبدسازی در معماری سنتی ایران» را می‌توانید در این شماره بخوانید، فصل دیگر شماره اخیر جلوه نقش به هنر اختصاص دارد که ذیل عنوان «خط در خیال» به بررسی آثار هوشنگ سیحون پرداخته و در آن می‌خوانیم «سیحون نقش‌پردازی خلقی است که در دنیای ابعاد از معانی پررمز و زار باطن سخن به میان می‌آورد و فلسفه‌نظری و وجودی بزرگانی که طراح و معمار آرامگاه‌شان بوده است را در ساختار آن بناها به تجلی رسانده است.» جلوه نقش با قیمت ۸۵۰۰ تومان در دسترس علاقمندان قرار دارد.

یادداشت‌های سر دیوار

گره‌های اشراقی

هادی چپردار

برای ستاره

لب سطل زباله محل نشسته بودم که این روزها از همیشه خالی‌تر است. آدم‌های دویا نمی‌گذارند یک تکه پوست مرغ هم برای ما بماند؛ پوستی که می‌گویند پر از هورمون‌های تزریقی به مرغ‌هاست و سبب سیلو شدن دختره‌ای می‌شود (خودم هم حس می‌کنم تاژگی‌ها سبیل‌هایم پر پشت‌تر شده). خلاصه سرم در سطل بود و ناامیدانه کبسه‌ها را می‌کلویدم که از پشت سرم صدای مادامی آمد: «وای، آرش، اینو، چه نمی‌داره». همان‌طور که پشتم به او بود سرم را چرخاندم و زل‌نگاهش کردم. نری که همراهش بود، جواب داد: «ترسید؛ نگاهی‌کن شمالو رو».

می‌خورد زوج مهربانی‌اشند که به‌تازگی دهم‌باشان را به هم داده‌اند. شکمم تهپ زد که شانشست را امتحان کن. پریدم پایین و رفتم جلو و گفتم میو؛ یعنی از آشنایی با شما خوشحالم. دختر خندید؛ اما با احتیاط عقب کشید؛ معلوم بود با گریه‌ها

ارتباط نزدیکی نداشته. پسر گفت: «چه ماده لوسیه» و خطاب به من جواب داد: میو؟ البته میویش هیچ معنی خاصی نداشت. اگر مثل آدم حرف می‌زد منظورش را بهتر می‌فهمیدم. بعد پایش را با احتیاط بلند کرد، طوری که نترسم و با کفش شروع کرد به نوازش گردن و شکمم. معلوم بود چیزهایی درباره ما می‌داند و فرصت را غنیمت شمرده که جلوی دختره رُستی بگیرد که یعنی من خیلی بر اوضاع مسلطم.

نرها جلوی ماده‌ها همین‌جوری می‌شوند. گفت: «بین چه خوشش می‌آد سارا». سارا؟ پس آن سارا سارا که می‌گفتند این بود؟

اسم سارا را در مدرسه‌ای که گذرم به حیاطش می‌افتاد، زیاد شنیده بودم. معلم‌ها سر کلاس‌ها می‌گفتند «سارا اثار دارد». اما کسانی سروده‌هایی خوانده بودند دال بر اینکه سارا «حتی نداشت نانی».

حالا خودش جلوی من ایستاده بود، حی و حاضر. به ظاهرش نمی‌خورد که اثار زیادی داشته باشد. اما آنقدر صمیمی بود که شایسته‌هزاران اثار بود. ازش خوشم آمد؛ به‌خصوص وقتی بعد یکی، دو دقیقه گفت: «آرش، اینو ببریم خونه، بچه‌ما بشه».

من خواستگار زیاد داشتم، اما اولین بار بود که ماده‌ای پیشنهادی می‌داد. آن هم برای فرزندخواندگی. پسر توضیح داد که گریه دردرس دارد و غدا و داروی گریه خرج دارد. سارا با لبخندی که از لبش نمی‌رفت، گفت: «گریه خیابونی که غذای

مخصوص نمی‌خواه؛ از غذای خودم پشه می‌دم.» چنان تحت تأثیر مرامش قرار گفتم که موقتاً فروشم کردم هیچ علاقایی ندارم برای لقمه‌ای نان، مرا با آب بشویند و هزار بالای دیگر سرم بیاورند. خلاصه بعد کشش نازش کرد. قیافه صاحب گریه‌به‌شبه کسی

دامپزشکی برای ممانه.

کلیسویی از گریه‌های اشراقی در آنجا بودند. در گوشه‌های یک پرشین روس خاکستری به اسم «دوش» مثل مجسمه بلاهت روی صندلی نشسته بود و در تمام مدت، تنها کاری که کرد چند بار پلک زده حتی به «پیش‌پیش» سارا هم جواب نداد.

پرشین بی‌احساس. کنارش یک نر سیاهی به اسم «ووالی»، روی پای پُسنری نشسته بود. پنجسوار از قربان صدقش رفت و به تقلید از کار آرش با من، با گریه‌هایی که در حالت عادی یک گلوله بشم هستند وقتی خیس می‌شوند قد موش می‌شوند. سارا کمی قربان صدقش رفت و به تقلید از کار آرش با من، با گریه‌هایی که در قیافه صاحب گریه‌به‌شبه کسی

شد که دمش را در پریز برق کرده باشند؛ صایش را شبیه گریه‌ها کرد و از قول پچاش گفت: «خاله، من بشکم؛ صبح محوم بودم؛ ویتامین‌هامو خوردم؛ مسواک هم زدم».

معنی‌اش این بود که دخترجان؛ بشکم من از تو هم تمیزتر است. سارا از خجالت داشت می‌رفت توی زمین. اما خانمه برای اینکه فضا را تعدیل کند، به من یک چیز خوشمزه‌ای شبیه

آرش و سارا رفتند دم غرفه فروش وسایل گریه. فروشنده توضیح داد که باید غذای گریه بالغ به من بدهند که انگل و قند نگیرم. بستمای ۳۰هزار تومان. شکلات گریه‌ها ۲۰ و بیسکویت پنج‌هزار شوبیه. شندین هر قیمتی، دم سارا و آرش آویزان‌تر می‌شد. ناگهان از اتاق دکتر صدای میوی وحشتناکی آمد که معنی خیلی رشتی داشت. سارا ترسید. فروشنده گفت: «چیژی نیست، آمپولش را زدن. بعد باید عقیمش کنند».

سارا و آرش کبیج قیمت وسایل گریه‌های اشراقی بودند که یواشکی دمم را برداشتم و نوک پنجه از درماتگانه زدم بیرون. شاید سارای مهربان خنده‌رویی که نصفه‌ناری بیش نداشت، حالا دیگر از رفتنم زیاد ناراحت نمی‌شد. تازه، من اصلاً اثار دوست ندارم. قطب‌نمای گریه‌ای‌ام را به‌کار انداختم و سه روز بعد در محله خودمان بودم.